

حال و احوال

مرجان قندی

گپ و گفتی با رحمت امینی نویسنده و کارگردان تئاتر

روایت نو از حماسه «باغقل نغز گردآفرید»

رحمت امینی از خوشنامان عرصه تئاتر ایران است که بیشتر او را به عنوان نمایشنامه‌نویس، کارگردان و مدرس رشته تئاتر می‌شناسند. امینی متولد۱۳۵۰ در شهرستان ورامین و دارای تحصیلات کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی و دکتری پژوهش هنر است. اوپنج فعالیت‌های گفته شده، مؤلف کتاب‌های درسی هنر و نیز کتاب تئاتر پداگوژیک یکی از حوزه‌های متغول مانده در تئاتر ایران است. امینی تاکنون درسمت‌های مختلفی ازجمله عضویت در کانون ملی منتقدان تئاتر ایران، دبیر شورای تئاتر کشور، دبیر شورای تئاتر دانشگاهیان، عضو شورای طرح و برنامه نمایشی گروه خانواده شبکه اول سیما، معاون نظارت و ارزشیابی یازدهمین جشنواره سراسری تئاتر دفاع مقدس، دبیری چند دوره از جشنواره تئاتر سوره، عضو شورای سیاستگذاری، باخوانی، بازیابی و داوری جشنواره‌های مختلف تئاتری، مدیریت گروه نمایش دانشکده هنر و معماری، مدیر و کارشناس دفتر پژوهش هنرهای نمایشی حوزه هنری، مدیر گروه پژوهش هنر جهاد دانشگاهی، دبیری سی‌امین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر وارشاد حضور داشته وهم‌اکنون نیز به‌عنوان ریاست شورای ارزشیابی نظارت بر نمایش اداره کل هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مشغول فعالیت است.ارائه دهها مطلب تخصصی حوزه تئاتر در همایش‌های داخلی و بین‌المللی نیز جزو کارنامه فعالیت‌های اوست.بااین هنرمند کشورمان گفت‌وگویی انجام داده‌ایم تا فعالیت و دغدغه‌های کاری این روزهایش بیشتر بدانیم.

■ **درباره جدیدترین فعالیت خود در زمینه نمایشنامه‌نویسی و کارگردانی بگویید؟**
مهم‌ترین کار و برنامه‌ریزی این روزهایم مربوط به اجرای نمایش «نقل نغز گردآفرید» است. کار کردن در بخش «کتاب و نمایش» کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان باعث شکل‌گیری ایده این نمایش و سفارش از جانب این نهاد شد. داستان این نمایش بر مبنای یکی از قصه‌های شاهنامه است که موضوع آن به دفاع از مرز مهین و حماسه آفرینی مربوط می‌شود و به دور از بحث پایداری نیست. «نقل نغز گردآفرید» که با چند ماه کار به صورت کارگاهی روی داستان گردآفرید شاهنامه آماده شده است با حضور گروهی از جمله علی سینا رضایان که موسیقی کار را به صورت زنده اجرا می‌کند و سحر حق‌شناس به‌عنوان نقال که برای نخستین‌بار به صورت همزمان نقالی و بازیگری می‌کند، اجرا می‌شود.

■ **مخاطب نمایش، کودکان و نوجوانان هستند؟**

بله، ما سعی کرده‌ایم در مدت ۲۵ دقیقه به زبانی که هم نوجوان متوجه شود و هم برای قشر بزرگسال جذاب باشد، از گردآفرید روایتی را به نمایش بگذاریم.

■ **محل اجرای نمایش را هم اعلام می‌کنید؟**

نمایش «نقل نغز گرد آفرید» به صورت گردشگری در مکان‌های مختلف اجرا می‌شود. برای مثال ما تاکنون دو اجرا برای گروه پاپیون، کودک و نوجوانان سندروم داون داشته‌یم که در تالار محراب اجرا شد.

■ **در خصوص اجرای بعدی این نمایش برنامه‌تان مشخص است؟**

باتوجه به اینکه یکی از اهداف ما اجرای تئاتر برای آشناری است که کمتر امکان دیدن تئاتر در مراکز فرهنگی- هنری را دارند، تاکنون پیشنهادهایی برای اجرا در مکان‌هایی چون انجمن کارتن‌خواب‌ها ارائه شده که به احتمال زیاد اجرا بعدی ما برای کارتن‌خواب‌ها خواهد بود. همچنین دو اجرا در هیست و سوم ماه جاری در قالب جشنواره آیین سنتی در خانه نمایش اداره تئاتر خواهیم داشت.

■ **کار بعدی‌تان چه خواهد بود؟**

از دیگر کارهایی که این روزها فکرم را مشغول کرده، آماده کردن تئاتر کم‌دی «جعفرخان از فرنگ برکشت» است که باید روی متن شکارکنم و به سیاق امروز دربیارم. فکرمی‌کنم این کار هم حداقل به ۳ ماه تمرین نیاز دارد و امیدوارم تا پایان آذرماه بتوانم آن را روی صحنه ببرم.

■ **اوضاع تئاتر دفاع مقدس را چطور می‌بینید؟**

تاکنون در عرصه هنر از جمله تئاتر و هنرهای نمایشی تلاش مطلوبی برای به تصویر کشیدن مقاومت و جانفشانی‌های هشت سال دفاع مقدس و مفاهمی که ما با آن آشنایی داریم صورت گرفته، اما انتظارات بیشتر از این حرف‌هاست. در حقیقت قسمت اعظم و مهم‌تر این وظیفه به کسانی بازمی‌گردد که باید شرایط مطلوبی فراهم کنند تا نام تئاتر به نظر کوچک و کم‌اهمیت نیاید و تصور نشود که تئاتر هنری است که امکاناتی نمی‌خواهد و بپراحتی از آن عبور کنند. تئاتر تولید اندیشه است و نیاز به هزینه و زمان دارد.

■ **صحت‌دیگری درباره فعالیت‌هایتان دارید؟**

گله‌ای دارم از صدا و سیما؛ مدتی قبل من و تعدادی از دوستانم در دانشگاه تهران مشغول مصاحبه و آزمون‌عملی از داوطلبان این رشته بودیم، حدود ۳ هزار نفر از سراسر کشور با شوق برای تحصیل در این رشته آمده بودند. برخی از آنها همرا خانواده از راه‌های دور آمده بودند. در همین زمان رسانه ملی با پخش گزارشی در مورد تئاترهایی که روی صحنه است طوری اوضاع این هنر را وخیم نشان داد که گویی تئاترهای در حال اجرای ما تنها رقص و آواز است در صورتی‌که کلیت تئاتر ما این نیست. در این میان پدران و مادراتی که دعا می‌کردند مصاحبه فرزندشان خوب انجام شود هم نگران آینده کاری آنها شدند. بحث این است که اگر صدا و سیما می‌خواهد برای بهبود وضعیت تئاتر تلاش کند نباید آن را به مسلخ کشیده و این هنر مظلوم را به حاشیه‌برد. صداوسیما با این گزارش‌ها که در ساعات‌ها و برنامه‌های پر بیننده‌پخش می‌کند نتها به وضعیت بهبود آن کمک نمی‌کند بلکه فقط موجب دل‌سرد شدن اهالی این هنر می‌شود.

شکنجه داشتیم تا شکنجه!

خاطره

عبدالحسین چالوند

شکنجه شدن خیلی دردناک است اما دیدن شکنجه اسرا سخت‌تر و مشکل‌تر از شکنجه شدن بود. انواع و اقسام کابل‌هایی که نگهبانان عراقی از آن در شکنجه دوستانم استفاده کردند، به چشم دیدم. کابل مسسی، کابل کاپ، دو فاز، سه فاز، افشان، دسته‌بیل، دسته‌کلنگ و سیم خاردار را که به‌صورت شلاق درآورده بودند و تنها جای یک دستگیره داشت، برق و شوک الکتریکی، استفاده از انوی برقی و... اینها هم ابزارهای شکنجه‌کردن بودند ولی استفاده‌کنندگان از آنها وحتی فضای زدن‌بچه‌ها در شکنجه شدن تأثیر داشت. شکنجه‌های دیگری هم بود که شکل‌ش متفاوت بود، نزدیک به پنج ماه از اسیر شدن ما می‌گذشت، سطل چای داشتیم که ظاهراً نو بود اما صد رحمت به سطل‌های کهنه و سوراخ‌نی که با قیفر آنها را تعمیر می‌کردیم. چون این سطل برخلاف آن سطل‌ها از زیر سوراخ نمی‌شد بلکه از بغل ترک می‌خورد و چون سطل چای خوردن ۷۲ نفر بود و جایگزین آن هم وجود نداشت مجبور بودیم آن می‌شناختنش، ایشان هر روز این سطل را تعمیر می‌کرد. شاید باور کردنش سخت باشد که هست ولی این قسمت‌ها از روزگارا ما در دوران اسارت در عراق بود. شهید عسکری در ابتدا با هزار زحمت مقداری سیم افشان برق تهیه کرد و از رشته‌های نازک آن برای دوختن قسمتی از سطل که شکسته بود اقدام می‌کرد و سپس از دوختن با حرارت دادن پلاستیک و آب کردن آن ج‌های دوخته شده را به اصطلاح جوش پلاستیک می‌کرد. این روش یکی از مؤثرترین کارها برای استفاده از سطل شکسته شده بود. هر چند روز یک بار و بعضی وقت‌ها هر روز این تعمیر انجام می‌شد ولی باعث می‌شد که بچه‌ها بدون چای نمانند. شهید امیر عسکری بعد از آزادی به دلیل عوارض ناشی از جنگ به شهادت رسید و در بهشت‌زهر(س) تهران به خاک سپرده شد.

■ سال بیست‌وسوم ■ شماره ۶۵۹۳ ■ چهارشنبه ■ ۲۲ شهریور ۱۳۹۶



عکس خبرنگار ایرانی دفاع مقدس

آرمیدن در زیر سایه تاک

خاطرات سروان بازنشسته «رحیم افشاری» از فدکاری‌های ارتش در دوران دفاع مقدس

مرتضی ویسی

هنگام مطالعه کتاب «سایه تاک» به تنها چیزی که فکر می‌کردم احساس غرور و تعصب سروان رحیم افشاری نسبت به خاک و وطن بود که در سراسر جملات کتاب این حس موج می‌زد. کتاب «سایه تاک» که در آن خاطرات رحیم افشاری به قلم راه‌حله صبوری نگاشته شده است برای کسانی که می‌خوانند بداندن یک ارتشی چه رازهایی در دل دارد و چگونه می‌اندیشد، حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد. این موضوع باعث شد به فکر مصاحبه‌ای با ایشان باشم تا اینکه این قران ملاقات شکل گرفت. در نخستین ملاقاتم با سروان افشاری نخستین چیزی که در او دیدم نظم و انضباطی بود که از هر نظامی می‌توان انتظار داشت. او در تمام هشت سال جنگ تحمیلی در جبهه‌ها حضور داشته و طی این هشت سال دوره‌های زیادی را گذرانده است و امروز با کوله بساری از تجربه دوران بازنشستگی خود را می‌گذراند. در گفت‌وگویی پیش رو سروان افشاری خاطراتی را بازگو می‌کند که بیش از هر چیز بوی گلایه از کسانی دارد که ارتش این تجربه‌ها را فراموش کرده‌اند و در ذهنشان جایی برای دلاوری افسردمی همچون خودش باقی نگذاشته‌اند.

■ **آقای افشاری انگیزه اصلی شما برای نگاشتن خاطراتان چه بود؟**
بیشترین دغدغه من غم‌ها و اندوههایی بود که در تمام این سال‌ها همراه ما بوده است. من از سال ۱۳۶۲ تا پایان ۸ ساله جنگ در جبهه حضور داشتم و تا پایان سال ۱۳۷۲ همچنان در منطقه بودم. طی این سال‌ها من رنج‌هایی را به دوش کشیدم که شاید هیچ‌گاه کسی آنها را به طور کامل شنید و به آنها توجه نکرد. خیلی دوست داشتم که مردم و جوانان ما بدانند ارتش هیچ زمانی استراحت و تعطیلی نداشته و ندارد در صورتی که ما نظامی‌ها هم مثل بقیه تفریح و آرامش را دوست داریم. اینکه چرا من خواستم این کتاب چاپ شود به علت مظلومیت‌هایی است که من و تمام دوستانم طی این سال‌ها کشیدیم. واقعیت امر این است که ما همیشه مظلوم و کم‌نام بوده‌ایم و کمتر کسی

به مظلومیت رزمنده‌های جنگ توجه می‌کند.

■ **شما چه زمان و با چه انگیزه‌ای وارد ارتش شدید؟**
من در ۱۹ سالگی استخدام ارتش شدم و تنها چیزی که من را وادار به این کار کرد علاقه زیادم به نظام و بخصوص ارتش بود. در آن زمان من مانند خیلی از هم‌نسل‌هایم موقعیت‌های دیگری هم داشتیم اما این عشق و علاقه باعث شد که در ارتش بمانم. همیشه به دفاع از وطنم چیزی است که همیشه به آن عشق می‌ورزم.

■ **الان از راهی که رفتید پشیمان نیستید؟**
نه اصلاً، من‌ها صحبت من این است که قرار نیست تنها از کسانی که در جنگ اسیر و جانباز می‌شوند یاد شود، بلکه کسانی هم هستند که صادقانه اسارت بر ایمان بگویند اما این روایت شیرین او بسیار شنیدنی است.

بودند و تا آخر هم مانده بودند. جعفر دو سه‌سالی از صادق کوچکز بود که روزهای آخر جنگ در هورالهویزه مفقودمی‌شود و چند سالی طول می‌کشد تا پیکرش را پیدا کنند و به خانوادهاش بپسارند. البته از دو سه ماه مانده به شهادتش دیگر جعفر مرتضی نبود، همیشه تمیز بود با لباس چرتکو، منظم، نگاه‌منظور و آماده رفتن بود. صادق هم بعد از جنگ در جریان پاکسازی میدان مینی در جنوب یک پایش را از دست داد.

سال ۱۳۶۳ من در اطراف بستان مستقر بودیم. صبح بود و هنوز خواب بودیم که نادر طرفی از ستاد باسازنی استانداری دوستان بالای سرمان آمد. یک سرگرد ارتش را هم با خودش آورده بود. نادر گفت که تاک بچه‌های ارتش روی مین و کوبیدن مین‌ها مورد استفاده واقع می‌شدند. جعفر و صادق دو برادر نازنین بودند، از بچه‌های با صفای آبادان که از روز اول جنگ مانده بودند و جنگیده

ایران

پایداری

■ **چه اتفاقی افتاد که از دیده‌بانی به هوابرد رفتید و سمت چتربازی را انتخاب کردید؟**

چتربازی یکی از آموزش‌های اصلی هوابرد است، چه برای سرباز وظیفه چه برای نیروهای کادری. در واقع هوابرد یکی از زنده‌ترین یگان‌های نیروی زمینی است و در طول ۸ سال جبهه در اختیار نیروی زمینی قرار گرفت. هوابرد در عملیات‌های طریق القدس، فتح المبین، آزادی خرمشهر و خیلی از عملیات‌های دیگر نقش مهمی داشت. بنا به حساسیت این کار در طول عملیات‌ها من به این سمت کشیده شدم که بتوانم نقش مهمی در جبهه داشته باشم.

■ **شما در «سایه تاک» بشدت از نقش ارتش در دوران جنگ دفاع کرده‌اید، فکر نمی‌کنید این‌همه پشتیبانی از ارتش موجب نادیده گرفتن نقش دیگر گروه‌ها شود؟**

ما شد و به صورت نعل اسبی تا جایی که می‌توانست نیروهای ما را قیچی کرد. ما تا ساعت ۳بعد از ظهر آن روز هرچه در توان داشتیم خرج کردیم و دیگر مهماتی برای نبرد نداشتیم. این درحالی بود که نه صبحانه خورده بودیم و نه ناهاری در کار بود و نه هیچ افقی، در این شرایط بود که دستور طریق القدس، فتح المبین، آزادی خرمشهر و خیلی از عملیات‌های دیگر نقش مهمی داشت. بنا به حساسیت این کار در طول عملیات‌ها من به این سمت کشیده شدم که بتوانم نقش مهمی در جبهه داشته باشم.

■ **شما در «سایه تاک» بشدت از نقش ارتش در دوران جنگ دفاع کرده‌اید، فکر نمی‌کنید این‌همه پشتیبانی از ارتش موجب نادیده گرفتن نقش دیگر گروه‌ها شود؟**

کمتر دیدم از ارتش دفاع شود. مخاطب باید بداند که ارتش ۱۸ ماه قبل از جنگ و در ناآرامی‌های کردستان و در طول ۸ سال بعد از آن نیز در تمام عملیات‌ها حضور کامل داشت. برای من نظامی که تمام زندگی‌ام را در این راه گذاشته‌ام مسلم است که باید این نقش را پررنگ‌تر ببینم. من فقط قصد این بودم خودم را به‌عنوان فرزند صادق این آب و خاک معرفی کنم که به وظیفه‌اش عمل کرده است.

■ **در بخش پایانی کتاب ماجرای عقب‌نشینی را تعریف کرده‌اید که به باعنت‌شدن که شما این مدت طولانی امکان دارد به‌طور خلاصه کمی از آن ماجرا برای مخاطبان بگویید؟**

آن عقب‌نشینی برای من یکی از دردناک‌ترین تجربه‌های زندگی‌ام محسوب می‌شود. در آن زمان از خدا فقط شهادت می‌خواستم. ماجرا از چهار روز قبل از آن یعنی در تاریخ ۶۷/۴/۲۷ که عراق به‌طور شگافی آتد بس را پذیرفته بود شروع شد، ما از ماجراهای پشت پرده هیچ اطلاعی نداشتیم. یادم هست که شب‌ها صداهای عجیب نظامی از خاک دشمن می‌شنیدیم و بر ایمان سؤال بود که این صمیم قلب ایشان را برای ازدواج دارند. ماجرا ادامه داشت تا اینکه در ساعت ۴:۳۰ دقیقه صبح روز ۶۷/۴/۳۱ صدای غرش تاک‌های دشمن را از فاصله بسیار نزدیک شنیدم طوری که همه از خواب بیدار شدیم و دیدیم که از سمت نفت‌شهر تاک‌های دشمن سنوتنی و بسیار هولناک به طرف ما می‌آیند، تا به ۱۸ آمدمیم دشمن به صورت عمقی ۱ کیلومتر وارد خاک

با استفاده از

مهارت‌های

نقشه‌خوانی که

داشتیم نیروها را نه به

سمت عقب بلکه به

خط مقدم کشاندم

و همه‌مان در میان

دره‌های آنجا که

تاک‌ها و نفربرها

توان حضور نداشتند

پنهان شدیم. شاید

باور کردنی نباشد که

این پنهان شدن ۷روز

طول کشید

■ **در قسمتی از خاطراتان از عشق «سیما» صحبت و عنوان می‌کنید که این عشق برای جبهه رفتن شما بسیار الهام بخش بوده، این چه حسی بود که شما را به این کار ترغیب کرد؟**

بیشترین قصد از بیان خاطره این بود که به مخاطب‌ها بگویم نظامی‌ها هم دارای روح لطیفی هستند و عاشق می‌شوند و با لطافت زندگی می‌کنند. واقعیت امر این است که سیما نخستین عشق جوانی من بود و از صمیم قلب ایشان را برای ازدواج انتخاب کردم. این خانم ویژگی‌هایی داشت که بسیار در من روح مقاومت و جنگ را بیدار کرد. مدتی در اهواز بود و نیش دشمن را حس کرده بود به همین دلیل هم با ملایر پناه آوردم. من همیشه به این فکر بودم که باید انتقام کسی را که دوستش دارم از دشمن بگیرم! به همین خاطر زمانی که وارد ارتش شدم بسیار خوشحال شد.



عکس سنجید نظامی

بیرون کشیده‌ایم. تاک را وارسی کرد و دید سالم و قیراق و آماده کار است. با تعجب پرسید: «شما کی این کار را انجام دادید؟» گفتم ما که قول دادیم درستش می‌کنیم و کردیم، حالا نوبت شماست کاره نیستید.» قرار گذاشته بودیم به او نکوییم که برآمده‌ایم. گفتیم همان دو دیر نشده و کلی وقت داریم. صبحانه را با حوصله آهسته و آرام خوردیم و راه افتادیم. سرگرد با ماشین خودش جلو رفت. ما هم البته با خودمان رفتیم و پیچیدیم. وقتی متوجه شد مسیرمان را جدا کرده‌ایم به دنبال ما آمد. رسیدیم و از ماشین پیاده شدیم. سرگرد هاج و واج مانده بود که ماجرا چیست و ما کی تاک را تعمیر کردیم و او در میدان مین

نخستین کاری که صبح روز بعد از هر عملیاتی می‌کردیم رفتن به منطقه عملیاتی به امید یافتن تاکتک غنیمتی سالم یا از کار افتاده‌ای بود که وسایلش برای وصله پینه کردن تاکتک‌هایی که داشتیم استفاده کنیم

را با احتیاط از میدان مین بیرون آوردم و گوشه‌ای پارک کردیم.

فردا صبح باز هم در خواب بودیم

که سرگرد آمد. خودش بیدار کرد و

با طعنه گفت: «این طوری می‌خواهید

تاکت ما را تعمیر کنید؟ معلوم است این

کاره نیستید.» قرار گذاشته بودیم به او

نکوییم که برآمده‌ایم. گفتیم همان دو

دیر نشده و کلی وقت داریم. صبحانه را

با حوصله آهسته و آرام خوردیم و راه

افتادیم. سرگرد با ماشین خودش جلو

رفت. ما هم البته با خودمان رفتیم و

پیچیدیم. وقتی متوجه شد مسیرمان را

جدا کرده‌ایم به دنبال ما آمد. رسیدیم

و از ماشین پیاده شدیم. سرگرد هاج و

واج مانده بود که ماجرا چیست و ما کی

تاک را تعمیر کردیم و او در میدان مین